

زبان قرآن و گفتمان فرهنگی جمهوری اسلامی

ابوالفضل خوش منش*

چکیده

امروزه نقش پیچیده و چندلایه زبان در ارتباطات و تعاملات فرهنگی و علمی در سطح بین‌الملل آشکار است. استعمار نیز بهره‌های بسیاری طی چند صد سال گذشته از این مقوله مهم برگرفته است. استعمار زبانی و فرهنگی سرفصلی مهم از تاریخ استعمار دیروز و امروز است. این در حالی است که اسلام خود دین زبانی است و تمدن آن نیز پایه زبانی و فرهنگی داشته است. زبان قرآن زبان مادری هیچ قومی نیست، بلکه زبان کامل و جامع خدای بزرگ در لباس سخن مردم و مبتنی بر فطرت انسانی است؛ زبانی که در قیدوبندهای نژاد و قومیت، سیاست و ملیت، و مرزهای جغرافیایی و تاریخی محصور نمی‌ماند و بیش از آن که ترجمان مجموعه حقوقی و داستانی و شریعت حلال و حرام باشد، پایه و مایه دانش و بینش و فکر و فرهنگ است. زبان قرآن، با توجه به ظرفیت‌های متعدد و ناشناخته آن، می‌تواند پایه ارتباطات فکری و مصدر الگوی فرهنگی و علمی جمهوری اسلامی برای بهره‌های متعالی انسانی در سطح جهانی باشد. در این مطالعه به تبیین بخش‌هایی از نقش‌ها و ظرفیت‌های این زبان پرداخته شده و نیز بیان شده است که ترجمه‌های قرآن از ایفای چنین نقش‌هایی ناتوان‌اند.

کلیدواژه‌ها: ایران و جهان اسلام، تعاملات فرهنگی، زبان قرآن، قرآن و اندیشه، قرآن و فرهنگ، گفتمان فرهنگی.

۱. مقدمه

جمهوری اسلامی در ارتباطات و تعاملات فرهنگی خود با کشورهای دیگر تاکنون راه‌کارها و شاید راه‌بردهای کلی و جزئی گوناگونی را آزموده است. این‌که این راه‌کارها تاکنون

* دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، khoshmanesh@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۷

چه قدر سود و ثمر به دست داده است از موضوع و عهده نوشتار حاضر خارج است. آن چه سخن حاضر در صدد بیان آن است ظرفیت فرهنگی و گفتمانی پیدا و پنهان در زبان قرآن کریم است که در عرصه تعاملات با جهان اسلام و نخبگان جهان می تواند مبنای کارا و پُراهمیتی برای جمهوری اسلامی باشد.

از نگاه این مطالعه، زبان آلت و ابزار مهمی برای استعمار در طول عمر صدها ساله آن است و «استعمار زبانی» سرفصل مهمی در تاریخ و جغرافیای این پدیده است. شقّ اخیر استعمار، یعنی استعمار زبانی، فرهنگ و هویت بسیاری از کشورهای مغلوب را برای همیشه تحت تأثیرات عمیق و دگرگونی های شدید خود قرار داد؛ این حالت در کشورهای اسلامی با شدت کم تری همراه بود و دلیل آن بهره های نسبی این سرزمین ها از زبان و فرهنگی بود که قرآن کریم فی الجمله ارزانی آن ها داشته بود.

نکته اصلی سخن آن جاست که اسلام دین «زبان» است و زبان این دین نیز، که زبانی ویژه است و زبان مادری و لغت ویژه هیچ قومی به شمار نمی رود، پیش و بیش از آن که آینه شریعت و دستگاه حلال و حرام باشد، دستگاه اندیشه و بینش است و می تواند همه کارکردها و کاربردهایی را که زبان در دنیای امروز در عرصه های فکری، فرهنگی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی، اقتصادی، و مانند آن دارد به طور کامل و به دور از آفات و آسیب های مرتبط با آن ها داشته باشد. و این موضوع برای مخاطبان، اعم از نخبگان مسلمان و دیگران، قابل تبیین است و می تواند راه برد تعاملات فرهنگی و اندیشگی جمهوری اسلامی ایران با دیگران نیز قرار گیرد.

کم نبودند کشورهایی که از خود زبان و فرهنگ مستحکمی نداشتند و در برابر استعمار سیاسی و اقتصادی مغلوب استعمار زبانی نیز شدند و این حالت آسیب هایی جبران ناشدنی را به فرهنگ و هویت این مردمان برای همیشه وارد کرد. بودند کشورهایی که برای خود بهره های زبانی و فرهنگی و هویتی مستقل یا نسبتاً مستقلی داشتند و پاره ای از آن ها بهره ای نسبی از زبان و فرهنگ قرآن داشتند و در برابر استعمار زبانی و فرهنگی غرب یک سره مغلوب نشدند. کشورهای مغلوب و استعمار شده در دوره چند صد ساله استعمار را از این حیث می توان تقسیم بندی و مطالعه کرد.

جمهوری اسلامی ایران در حال نزدیک شدن به پایان چهارمین دهه عمر خود است. چنین مرحله ای علی الاصول سنّ و سال بلوغ خوانده می شود و زمان تثبیت یافته ها و بهره وری از دستاوردها است.

در سالیان گذشته نگارنده شاهد بوده است که در بسیاری از گفت‌وگوها و مرابطات فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با کشورهای دیگر از اصول و آرمان‌هایی هم‌چون وحدت شیعه و سنی گفته شده، بر اصل اخوت و برادری مسلمانان تأکید شده، بر فضایل اهل بیت (ع) تأکید شده، و احادیث ایشان به منزله شخصیت‌های معصوم خوانده شده است. همه این کارها در جای خود درست است، اما مشکل این‌جاست که بسیاری از مخاطبان این سخنان درک و دریافت درستی از جنس اقوال نمی‌توانستند داشته باشند. برای کثیری از مخاطبان، تصویری از این‌که اسلام به چهار و پنج مکتب تقسیم می‌شود وجود ندارد. گاهی اتفاق افتاده است که برخی از سخن‌رانی‌ها درباره اخوت شیعه و سنی خود منشأ شک و آغاز تردید در این زمینه شده است که این شیعیانی که از ایشان سخن می‌رود کیستند؟ و آیا جزئی از جامعه مسلمانانند یا خیر؟

جدا از آن‌که فروع مکاتب فقهی و دانستن این‌که فردی باید بر مهر سجده کند یا سجده بر فرش نیز جایز است و ضرورت دست‌بسته نماز خواندن یا نخواندن و مانند آن لزوماً تشکیل‌دهنده تمام اندیشه و بینش یک مسلمان نیست. برای بسیاری از مستمعان تصویری از دوگانگی بین شیعه و سنی وجود ندارد. برای شمار نه‌چندان اندکی از نخبگان، جزئیات فقهی مناسک به حل مشکلات فزاینده‌ای که امروزه دامن و گریبان جهان اسلام و غیر آن را گرفته دخلی ندارد.

حق این است که اگر تا زمان حاضر ایران دست‌کم در بخشی از ارتباطات خود با جهان اسلام از گفتمان قرآن بهره می‌گرفت، دستی پیش‌تر از میزانی که هم‌اکنون دارد می‌داشت. راقم سطور حاضر سالیانی، در سمت معلم قرآن، در دانشگاه‌های کشورهای گوناگون حضور یافته و در آموزش زبان قرآن به اقشار و دانش‌جویان، با زبان و ملیت‌های گوناگون کوشیده است. هم‌چنین با نخبگان و دانشگاهیان کشورهای مختلف به گفت‌وگو نشسته است. در داخل کشور نیز، با توجه به برخی مسئولیت‌هایی که در این سال‌ها داشته است، برای برقراری ارتباط قرآنی نخبگانی جهد متواضعی انجام داده و در ایجاد پیوندهای علمی قرآنی بین محافل حوزوی و دانشگاهی داخل و خارج با محوریت قرآن ناظر به مسائل روز و قضایای عمده فکری و فرهنگی کوششی به‌خرج داده است. نتایج به‌دست‌آمده در ارتباطات دانش‌جویی و نخبگانی بسیار مشهود و مکشوف بوده است.

هم‌اکنون، یک بار دیگر، با توجه به مخاطبان این مطالعه، که رایزنان محترم فرهنگی جمهوری اسلامی‌اند، نکاتی را خاطر‌نشان می‌کند. جا دارد رایزنان محترم فرهنگی و علمی جمهوری اسلامی نخبگان جهان اسلام و حتی غیراسلام را با این محور مخاطب قرار دهند.

چنین گفتمانی قابل عرضه و ارائه به نخبگان و اندیشمندان فراتر از جهان اسلام نیز خواهد بود؛ زیرا، قرآن، بیش و پیش از آن که کتاب تشریح و حلال و حرام باشد، کتاب دانش و بینش و دفتر فکر و فرهنگ است.

برای این مقصود جا دارد که در خارج از کشور گفت‌وگوهایی با چنین اهدافی شکل داده شود و از نخبگان آن کشورها و حتی در صورت لزوم از صاحب‌نظران ایران برای تبیین گفتمان قرآن جمهوری اسلامی بهره گرفته شود. روشن است که به مصداق «چون که صد آید نود هم پیش ماست»، معرفی قرآن به روایت مکتب اهل بیت این مکتب را نیز به همه خواهد شناساند؛ به‌خصوص در این زمان که دشمنان دانا و دوستان نادان جهان اسلام هم‌دیگر را به بهترین وجه ممکن بازیافته‌اند و ظهور جریان‌هایی همانند داعش و خسارت‌های جبران‌ناپذیر آن در سرزمین‌های اسلامی ظهور و حضوری بارز برای این بازیابی متقابل است و به‌خوبی نشان می‌دهد ادعای تمسک به قرآن فارغ از ثقل اصغر و دست‌آویز ساختن آن با اغراض سیاسی و غیرانسانی ره به کجاها تواند برد. تکیه بحث نگارنده در سطور حاضر بر سخن گفتن صرف از قرآن نیست. به‌عبارت روشن‌تر، مقصود این نیست که مثلاً در نمایندگی‌های ایران در کشورهای جهان کلاس‌های آموزش «روان‌خوانی» قرآن گذاشته شود و در بین قفسه‌ها نیز مجلدات تفاسیر المیزان و نمونه در دسترس باشد. همه این کارها خوب است و جای آن‌ها در اغلب نمایندگی‌ها برای مخاطبان ایرانی و غیرایرانی خالی است؛ اما بحث نگارنده ناظر به خود قرآن با تأکید بر «زبان» آن است و این که «زبان قرآن» به‌منزله زبان علمی و فرهنگی بین‌الملل جهان اسلام و بلکه جامعه انسان معرفی شود.

باید بر این نکته تأکید شود که زبان قرآن زبان ویژه‌ای است از سوی خدا خطاب به جامعه بشری. و این زبان زبان مادری هیچ قومی به‌شمار نمی‌رود. نه همه اعراب از زمان نزول قرآن تا زمان حاضر زبان قرآن را فهم می‌کرده‌اند، نه خدمت به این زبان و دانش و پژوهش عمیق و دامنه‌دار در گذر زمان در انحصار اعراب باقی بوده است. مقصود از تنبّه به زبان قرآن زبان قوم عرب نیز نیست. این خود خلطی است که صورت گرفته و جفایی است که بر قرآن فراوان رفته است و این مقاله از آن سخن خواهد گفت.

۲. استعمار زبانی و سرمایه ما

چرا در زمان حاضر زبان قرآن می‌تواند و باید پایه و مایه گفتمانی و پشتوانه علمی و فرهنگی ما باشد؟ پاسخ بهره‌هایی است که دنیای غرب با استفاده از زبان خود از دیگران و

از مناطقی که در اصطلاحات جغرافیایی و ژئوپلیتیک شرق و جنوب خوانده می‌شود برداشته و برده است.

ادوار استعمار را به دو قسمت عمده کهن و نو تقسیم کرده‌اند. زمانی کشتی‌های استعمارگران از اروپا و امریکا به سوی افریقا می‌آمد و بردگان را به سوی مزارع استعمارگران در دو قاره اروپا و امریکا می‌برد. بعدها استعمارگران از آن‌ها در ارتش‌های خود از ارتش رستگاری^۱ گرفته تا «واحدهای ارتش استعماری» (troupes de l'armée coloniale) در قرون هجدهم و نوزدهم و دو جنگ اول و دوم بهره می‌گرفتند و زمانی از نیروی بازوی آن‌ها برای بازسازی‌های پس از جنگ استفاده می‌کردند.

قرن بیستم ظرف تحول بسیاری از سنن زندگی بشر شد؛ روش زندگی سنتی هزارساله بشر دست‌خوش تحولاتی عمیق قرار گرفت (فوراسیته، ۱۳۲۸: ۲۸). دو جنگی که خود اروپایی‌ها فروزندگان اصلی آن بودند و به آن‌ها نام جنگ‌های جهانی دادند^۲ نیز در این تغییر و تحول حائز نقش‌هایی اساسی شدند. بسیاری از مفاهیم مربوط به تولید و صنعت و فن و فرهنگ دگرگون شد. نیاز غرب به محصولات خام شرق فزونی گرفت؛ بردن نیروی انسانی و توان بازوی شرق یا جنوب جای خود را به پدیده دیگری داد که در این سواز آن به «فرار مغزها» تعبیر شد.

دستگاه طراحی فکری و علمی غرب در این مرحله نیز متوقف نماند، بلکه درصدد جستن راه‌هایی بود که هزینه آن برای غرب از بردن نیروی انسانی و دادن حق شهروندی و حتی سپردن کرسی‌های علمی و فرهنگی به نیروهای شرقی و جنوبی کم‌تر و سود آن بیش‌تر باشد. طراحی موضوع و شیوه‌ها و جزئیات پژوهش و نگارش مقالات نمودی از این موضوع بود که امروز نیز شاخ و برگ را یافته که می‌بینیم و شوربختانه عامل مهمی در سنجش و پیمایش اندیشه و دانش و کسب ارتقا‌های علمی و دانشگاهی و اخیراً نیز به تدریج حوزوی محسوب می‌شود.

امروزه هزاران مقاله در کشورهای جهان براساس شاخص‌هایی نوشته می‌شود که برخی مؤسسه‌های خصوصی غربی تعیین کرده‌اند و پشت سر آن‌ها نیز سیاست‌گذاری‌های دقیق حاکمیتی وجود دارد. هزاران قلم و اندیشه در آن زمینه‌ها و زمین‌های معین شده در حال فعالیت و بازی است، برای هزاران مفهومی که در مقیاس‌های بومی و ملی شرق و جنوب موضوع و مصداق روشنی وجود ندارد دقیق‌ترین مقالات نگاشته می‌شود و در عوض صدها و هزاران موضوع بومی و ملی در هاله ابهام و اجمال می‌مانند یا در بوتۀ غفلت و نسیان افکنده می‌شوند.

اما در این تاریخ تقریباً پانصد تا هفتصدساله تبشیر و استعمار (Ferro, 1994: 15-66; Ferro, 2013: 35-96)، که از آن سخن می‌گوییم، یک عنصر نقشی اساسی و جوهری دارد و آن عنصر «زبان» است. استعمار چیزی را آورد و تحمیل کرد و همه چیزهای دیگر را در طول بیش از پنج قرن گذشته به دنبال آن روان و دوان کرد و آن در درجه اول و در درجه آخر «زبان» خود بود. استعمار با خوارداشتن زبان‌های بومی، که معمولاً فرسایش دیگر نهادهای اجتماعی مستعمره را در پی داشت (مولانا، ۱۳۸۴: ۱۳۷) و درافکندن چیزی که می‌توان آن را استعمار زبانی نام داد، کاری کرد که افریقایی سیاه از سه قرن پیش، در قاره سیاه و در کنج کلبه‌ها و مرزعه‌های تبعید و بیگاری، رنج‌ها و غم‌ها و احیاناً شادی‌های خود را به اسپانیولی، فرانسه، و انگلیسی و مانند آن بنویسد و بسراید^۳ و نخبه درجه یک ده‌ها کشور کوچک و بزرگ جهان نیز آخرین یافته‌های خود را به همان زبان‌ها بنویسد، با هم‌وطنان خود با همان زبان‌ها ارتباط برقرار کنند و برای زبان استعماری همه‌روزه واژه بیافریند و کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه خلق کند. در عین تمام خدمتی که این کشورگشایی‌های زبانی به زبان اصلی می‌کند، گویش‌های پدیدآمده می‌توانند در مواقع لازم انگ «زبان بد» (یول، ۱۳۷۴: ۳۸۳) نیز بخورند و در پاسخ خدمت خود را به زبان اصلی به صورت نوعی تحقیر از گویشوران اولیه دریافت کنند.

پی‌یر کلر در مسئله عرب، پس از برشمردن انواع خدماتی که فرانسه در سرزمین‌های عربی هم‌چون شهرهای فلسطین، دمشق، بیروت، قاهره، اسکندریه، طنطا، بصره، موصل، کرکوک، دلتای نیل، و مانند آن‌ها در ساخت مدرسه و دانشگاه کرده و بدان وسایل به بسط زبان خود در این مناطق و نفوذ در لایه‌های نخبگانی کرده است می‌نویسد: توسعه و انتشار زبان ما، فروزندی فرهنگ ما، اعمال بشردوستانه، تفوق فکر، و نبوغ فرانسه این‌هاست عمل انجام‌شده‌ای که [اعراب] نمی‌توانند از آن دست بردارند! (پی‌یرکلر، ۱۳۲۹: ۱۰۴-۱۱۶)

نمونه خدمت این دامنه گسترده نفوذ زبانی و خدمت آن را به نمونه زبان فرانسه از زبان پی‌ردو بوادفر، نویسنده شاعران امروز فرانسه، بشنویم؛ آن‌جا که در آغاز بخش سوم کتاب خود درباره «شاعران کشورهای فرانسه‌زبان» می‌گوید:

اگر شعر ما هنوز آینده‌ای داشته باشد، شاعران فرانسوی‌زبان کشورهای دیگر باید پاس‌دار آن باشند. نویسندگان این مناطق پراکنده فرانسوی‌زبان، که از کبک تا شرق نزدیک می‌رسد و قاره سیاه و جزایر اقیانوس اطلس و جزایر اقیانوس هند را دربر می‌گیرد، باید نگاه‌دار آن باشند. از کشور کانادا سن-دنی گارنو، آن‌هبر، و رینالاسنیه و از آنتیل‌ها، سزر و ادوارد گلیسان، و هم‌چنین دوپستر و داورتیژ را نام می‌بریم. از کشور مصر آندره شدید، از

لبنان شهاده و نادیا تونئی، از افریقا سنگور، و از جزیره مالگاش رابومانانزارا درخور توجه‌اند. ایشان از این پس عامل تنفس شعر فرانسه‌اند (Boisdeffre, 1973: 36-37).

زبان عنصر اصلی فرهنگ و بیش از هر چیز محرک فرهنگ حاکم بر جامعه، حامل آن، و پایدارترین عنصر در بین عناصر فرهنگ است (دادستان، ۱۳۸۹: ۱) و خود رسانه‌ای جهانی است (برنال، ۱۳۷۲: ۱۸). به همین دلیل، اگر در بین ملتی وفاق زبانی به وجود آید، فرهنگ جامع‌تری به نسل‌های بعدی انتقال خواهد یافت. متون آموزشی زبان در مدارس، دانشگاه‌ها، و هر جای دیگر وسیله نشر فرهنگ رسمی آن‌هاست و ارتباطی محکم با موضوع القای ایدئولوژی حاکم پیدا می‌کند. بنابراین، طبیعی است که ببینیم استعمارگران زبان خود را از راه‌های گوناگون بر ذهن ملل استعمارشده و مغلوب تحمیل کرده و هنوز نیز از مسئله سیطره زبان خود بر مناطق استعمارشده مراقبت می‌کنند.

زبان، زمانی که به محیط اجتماع آمد، جایگاهش فقط به تبادلات اجتماعی و فرهنگی بین قوم محدود نمی‌شود، بلکه به هویت و موجودیت سیاسی یک فرد (Boillot, 2007: 137) و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و امنیتی یک دولت نیز مرتبط است. از همین رو، آموزش زبان‌های مادری مسئله‌ای سیاسی است.

امروزه ارتباط زبان و سیاست امری روشن است. زبان، از حیث سیاسی و تأمینی که باید برای آن قائل شد، کم از تمامیت ارضی و ناموس یک قوم ندارد. دولت‌های استعمارگر برای نیل به اهداف متعدد استعماری، از جمله استقرار زبان خود در مناطق مستعمره، جان سربازان خود را فدا کرده‌اند؛ ملل مغلوب نیز بارها برای حفظ زبان خود جنگیده و قربانی داده‌اند. اهتمام سیاسیون به زبان اختصاص به شرق و غرب ندارد.

استالین در اواخر عمر خود پس از سال‌های طولانی جنایت و کشتار به شیوه‌هایی بسیار مرموز و با داشتن اندیشه‌های مهیبی در سر برای تمام دولت‌های جهان دست به نگارش دو جزوه زد که یکی از آن دو درباره «مارکسیسم و زبان‌شناسی» بود (راژینسکی، ۱۳۸۰: ۸۶۴). مارکس و انگلس در *ایدئولوژی آلمانی* بر این نکته تأکید کرده بودند که زبان «شعور عملی» است و به اندازه شعور قدمت دارد (نیومایر، ۱۳۷۸: ۵۹-۶۰).

در نقطه مقابل، قول یکی از صاحب‌نظران امریکایی آمده است:

جنگ جهانی سوم به شیوه ایدئولوژیک شروع شده است و اطمینانی وجود ندارد که ما در این جنگ پیروز شویم. علی‌رغم این که این جنگ به‌واقع نبرد اندیشه‌هاست، هیچ ستاد مشترک فرماندهی برای برنامه‌ریزی نبرد در این زمینه وجود ندارد و هیچ مقام مسئول لجستیکی تمهیدات لازم برای این نبرد را تدارک نمی‌بیند. در کشور ما، امریکا، حل این

مشکلات به‌طور کلی به قوه ابتکار خصوصی، از قبیل آنچه در مؤسسه زبان‌ها و زبان‌شناسی جرج تاون مشاهده می‌شود، محو شده است. کاملاً واضح است که در این نبرد اندیشه‌ها مهم‌ترین اسلحه زرادخانه توانایی و مهارت در زبان‌ها و زبان‌شناسی است (Graves, 1951: 1).

بسیاری از زبان‌شناسان از این‌که ملزم به ارتزاق از طریق دانشی هستند که می‌تواند در ساختن سیستم‌های اطلاعاتی نظامی، جنگ‌های روانی، استراتژی‌های ضدشورش، و موارد مشابه مورد استفاده قرار گیرد شدیداً ناخشنودند. اینان کتاب‌های خود را به کودکان ویتنام اهدا می‌کنند یا به‌عنوان نمونه و برای جبران برخی از کرده‌های خود اقدام به ساختن چند جمله ضدامپریالیستی می‌کنند (Haberland and Mey, 1977: 4).

یکی از خط‌های بزرگ زمامداران پیشین عثمانی بی‌توجهی به تعمیم زبان عربی در سراسر اقطار تحت سیطره‌شان بود تا تمام عجمان آن را بیاموزند و احکام اسلامی و علوم و ادبیات و مکارم اخلاق و ادب را بدان فهم کنند. حکام عثمانی به کشورگشایی دست زدند؛ اما جز قوای مادی چیزی در دست آنان باقی نماند؛ آنان از فهم معنای قرآن بازماندند و از دیانت اسلامی فهمی ساده و سطحی به‌دست آوردند؛ حال آن‌که این فهم عمیق است که تضمین‌کننده سیادت در یک سرزمین است و سیادت داشتن در کسب قوای مادی خلاصه نمی‌شود (موثقی، ۱۳۸۰: ۲۱۳ و ۲۱۵).

سید برای دفع خطری مهلک‌تر بیان می‌کند که لازم است «زبان قرآن» زبان رسمی جهان اسلام باشد و امپراتوری عثمانی نیز به واحدهای سیاسی نیمه‌خودمختار فدرالی تقسیم شود (همان).

سید درباره لزوم اتخاذ «زبان قرآن» به‌منزله زبان رسمی جهان اسلام می‌گوید:

چنین زبانی است که می‌تواند و باید زبان بین‌الملل اسلامی، بلکه زبان بین‌المللی باشد، اما نیست و مسلمانان از آن غافل‌اند و زبان خدا را در چهارچوب زبان یک قوم و نژاد محصور و مهجور نگاه داشته‌اند (همان).

امپراتوری عثمانی فروپاشید و یکی از علل و زمینه‌های تسهیل‌کننده این فروپاشی، جدا از مفاسد، مظالم، و بلاهت برخی از زمامداران آن، مسئله «زبان» بود. «زبان دینی» و مقوله «بین‌الملل فکری و مذهبی» و نه «بین‌الملل قومی و زبانی» در این سرزمین وسیع مفهومی نیافته بود و زبان دین و لغت خدا، در چنبره زبان ترک، کرد، و عرب افتاده بود. این یکی از خطرهای برای کیان امپراتوری عثمانی بود که درنهایت، توانست ضربه نهایی را به آن وارد آورد.^۲ موضوع مورد اشاره، درعین حال، موضوعی ظریف و حساس است و تبیین جایگاه آن در راهبردهای فکری و فرهنگی جهان اسلام نیازمند همیاری اندیشمندان تراز اول و متخصصان این وادی در جهان اسلام است.

درباره نقش و نحوه حضور زبان‌های مرتبط با قدرت‌های دیروز و امروز جهانی این حقیقت را از یاد نبریم که بسته به تعریفی که از زبان می‌کنیم و با حذف برخی از زبان‌ها ۲۵۰۰ تا ۷۰۰۰ زبان اکنون در جهان وجود دارد. ۹۶ درصد مردم دنیا با ۸۲ زبان، یعنی یک تا سه درصد زبان‌ها، صحبت می‌کنند (مولانا، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

زبان در دنیای امروز، جدا از تأثیر بی‌بدیلی که بر مقدرات یک ملت و سرزمین، از فرهنگ و سبک زندگی و الگوی مصرف گرفته تا جهان‌بینی و دستگاه اندیشه، دارد، در امر تبلیغ دین و ترویج معنویت نقشی ویژه دارد. درست در چنین نقاط و مواضع حساسی است که سرمایه فرهنگی و معنوی‌ای که ما داریم توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. دین ما در درجه نخست صیغه و صبغه‌ای زبانی دارد. ما باید از یک سو ظرفیت‌های دینی زبان و زبان دین خودمان را بشناسیم و از آن برای صله‌ها و ارتباطات خود با جهان اسلام بهره بگیریم و از سوی دیگر از زبان دنیای غیرمسلمان، که بسیاری از گفتمان‌ها و توان‌مندی‌ها و نیز تولیدات بینش و اندیشه نزد ایشان صورت می‌گیرد، غافل‌نمانیم و به آن برای نیل صحیح به اهداف خود مجهز باشیم. این امور در جریان نهضت‌های اسلامی در دو سده اخیر و با توجه به امکانات و تجهیزات تقریباً ناچیز روزگاران مزبور به‌خوبی اتفاق افتاده است و در روزگار ما باید مراتبی بالاتر از آن به مرحله وقوع بپیوندند.

۳. زبان خدا و عائله بشری

در این بین و با وجود فرصتی که داشته‌ایم، شاهد بوده‌ایم که قرآن کریم به‌منزله زبان در نظر گرفته نشده و تعلیم داده نشده است؛ زیرا اگر این کتاب ناطق شود، زبان باز کند و زبان انسان‌ها شود، تکلم و سپس اندیشه انسان‌ها براساس آن و با آن شکل خواهد گرفت. «زبان» به‌دنبال خود اندیشه و فرهنگ را خواهد آورد و اگر زبانی کامل و روش‌مند همانند زبان «الهی» و «مبین» قرآن باشد، می‌توان در انتظار اندیشه و فرهنگی نشست که شالوده آن را نظامی الهی ریخته باشد.

موضوع «زبان قرآن و چیستی آن» موضوعی اساسی و درعین حال تا حدود بسیاری جدید است؛ موضوعی است که باید از زوایای گوناگون تخصصی درباره آن تحقیق کرد و کتاب‌های مستقل نگاشت. آنچه در این جا به‌اختصار می‌توان گفت این است که قرآن به زبان «عربی مبین» نازل شده؛ اما این عربی مبین نه همان عربی متداول، که زبان خاص این کتاب است. می‌توان گفت که این کتاب خود یک «زبان» است؛ یک «مجموعه کامل زبانی» است که با شمار معینی از الفاظ اسرار و حقایق هستی را در خود جای داده و به‌طور کامل

تیین کرده است. قرآن یک «زبان» است، یک «وسیله ارتباط»؛ زبانی که ابزار ارتباط آسمان و زمین است تا زمینیان در پرتو اتصال با آن بتوانند با آن، جدا از جنبه‌های ارتباط معنوی، با خود و دیگران نیز سخن بگویند.

این که بگوییم قرآن مجید به زبان خاص خود نازل شده یا این که بگوییم قرآن کریم یک زبان است، این دو مطلب در اصل یکی‌اند و هر یکی بیانی از دیگری است و به هر دو نیز در قرآن کریم تصریح شده است:

قرآن کریم به لسان عربی مبین نازل شده: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعرا: ۱۹۵).

خود نیز به تنهایی مجموعه حاوی این زبان است: «وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳).^۵ خداوند در سوره مبارکه نحل دل‌آزرده فرستاده خویش را از قدرناشناسی امت نسبت به لسان قرآن چنین تسکین و تسلی می‌دهد:

نیک می‌دانیم که می‌گویند آنچه تو آورده‌ای سخن بشر است و بشری آن را به تو تعلیم کرده، لکن غم مدار، که آن که زبان تو را به او نسبت می‌دهند «اعجمی» و در مقابل «این» لسان عربی مبین است: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ؛ لِسَانَ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳).

از امام صادق (ع) درباره معنای «مبین» پرسش شده است. حضرت پاسخی کوتاه و عمیق داده است: «يُبَيِّنُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ» (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۶۳۲).

این زبانی است که مبین زبان‌های دیگر است. می‌تواند حکایت‌گر و وافی به مقصود همه زبان‌ها و ترجمان فکرت و اسرار همه آن‌ها باشد. زبانی است که می‌تواند از زبان همه انسان‌ها سخن بگوید و هر چه را همه آنان می‌خواهند بگوید و به آنان بدهد: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (فرقان: ۳۳).

و هیچ‌یک از زبان‌های دیگر نمی‌تواند مبین «زبان عربی مبین» باشد و نمی‌تواند آنچه را این «عربی مبین» گفته و آن‌گونه که گفته بگوید.

این سخنان و ده‌ها نمونه قرآنی و روایی دیگر وجود یک «عربی الهی» را برابر یک عربی بشری به ما خاطر نشان می‌کنند. اما آیا یک عربی الهی به این معنی است که برای بشر قابل فهم نیست؟

پاسخ منفی است و چنین تصویری نادرست است؛ زیرا موجب تعطیل قرآن و سد باب آن است. بلکه می‌گوییم این زبانی است که واضع آن خداست؛ همان آفریننده زبان‌ها؛ او که همه چیز را به نطق آورد: «أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (فصلت: ۲۱).

و به گفته سعدی، همان حکیم سخن در زبان آفرین معلم قرآن و خالق انسان و تعلیم‌دهنده بیان است: «الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)» (رحمان: ۱-۴).

خاتم رسولان و صاحب قرآن، در جایی دیگر برتری قرآن را بر دیگر سخن‌ها هم‌چون برتری خدا بر خلقش شمرده است: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ مِنْهُ» (هندی، ۱۹۸۹: خ ۲۳۵۳).

مگر نه این است که فردوسی به حق ادعا می‌کند از نظم کاخی بلند پی افکنده که از باد و باران گزندنی نیابد؟ مگر نه این است که اگر قلبی سخن فردوسی، شمس، حافظ، یا مولانا را در خود جای داده باشد، آن دل درون خود، به فراخور، کاخی بلند و استوار است از اندیشه و حماسه و عرفان؟ اگر این‌ها کاخی بلند از حماسه و اندیشه و عرفان باشند، کلام‌الله مجید نه کاخ و نه شهر و نه کشور، بلکه جهانی خواهد بود شکل‌یافته از کهکشان‌هایی نامتناهی از اندیشه و حکمت و علم و عرفان. این کلام خداوند و «فضل عظیم» همان پروردگاری است که در آفرینش مادی کیهان‌هایی نامتناهی را آفریده که بی‌وقفه در حال گسترش‌اند: «وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ذاریات: ۴۷).^۶

علاوه بر این که آسمان تجلی خداوند متعال در ماده کثیف و غلیظ است و قرآن تجلی جمال و جلال خداوندی در آینه معنای مجرد: «لقد تجلی الله فی کلامه لخلقه و لکنهم لایبصرون» (کاشانی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۲۴۷).

زبان رابط تصورات مجرد درون با دنیای فیزیکی و وسیله تعبیرهای روانی و ذهنی است و انسان را بر «تعبیر» نظرها و افکار خود توانا می‌کند و نقش ابزار تعبیر^۷ هنری را می‌یابد.^۸ این نظام پیچیده تأمین‌کننده پیوند بین اعماق انسان‌هاست که نشانه‌های صوتی و احیاناً برخی جای‌گزین‌ها را از درونی‌ترین لایه‌های روح و جسم انسانی به درمی‌آورد و آن را به لایه‌های بیرونی انسان یا انسان‌های دیگر می‌رساند. این پدیده پُررمزوراز همان پل پیوند دو قلب است و محصول آن از دل برمی‌آید و بر دل می‌نشیند.

از قرن نوزدهم این اندیشه پدید آمد که نظام‌مندی زبان‌شناسی مستقل - بخش غیرآگاهانه و فارغ از تأثیرات اجتماعی زبان - دربردارنده مفاهیمی بسیار فراتر از حوزه زبان‌شناسی است. زبان‌شناسی مستقل ارتباطی بین علوم طبیعی و علوم انسانی برقرار کرده و یک موضوع کاملاً انسانی را با دقت و غنای خاص علوم همراه کرده است؛ بدین ترتیب، همان نقشی که ریاضی برای فیزیک دارد، زبان‌شناسی مستقل برای علوم اجتماعی ایفا می‌کند. از این‌رو، یک زبان جهانی بایستی برخوردار از بُعد و بُرد بلند بیرونی و عمیق درونی باشد.

و هم‌چنان باید تأکید کرد که مقصود از زبان قرآن فقط یک «ذکر دینی» نیست. «ذکر دینی» فقط یکی از کارکردهای متعالی زبان است. کار قرآن فقط ادخال معانی نیز نیست، بلکه این مجموعه منحصر به فرد زبانی به استخراج معانی از زوایای روح انسانی و صفحات درون او نیز پرداخته است. این موضوع اخیر، همواره یکی از نیازهای بسیار مهم بشر بوده است که عطش نیاز به آن با پیش‌روی روزافزون بشر در زندگی مادی و دنیوی بیش‌تر احساس می‌شود.

قرآن مبین سخن خدایی است که آفریننده انسان بوده و همه نیازها و وسوسه‌های او را می‌داند و از رگ گردن به او نزدیک‌تر است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶).

خداوند با به‌کارگیری تعبیری لطیف از حضورش در بین آدمی و قلب او سخن می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال: ۲۴).

قلب آدمی محل نگاه‌داری نیات او و مکان پرده‌نشینی اندیشه او پیش از زایش در قالب زبان و بیان است. پیامبران آمدند تا از سینه مردمان «دقائق العقول» را به درآورند.^۹ همان مردمانی که به‌سان معادن طلا و نقره‌اند.^{۱۰} همان‌گونه که یک زمین بایر نیازمند آلات و دستگاه‌هایی برای حفاری و فلزیابی است تا گهرهای نهفته در سینه آن را به درآورد و در پی آن اراضی کم‌ارزش را به عرصه‌ای پربها تبدیل گرداند، سینه آدمیان نیز نیازمند ابزارهای متناسب برای حفاری، استخراج، و تراش دادن آن گهرهای نهان است. آدمی زمانی که ببیند هم‌زبانی دارد که از اعماق او سخن می‌گوید، به گم‌شده ارزش‌مندی دست خواهد یافت. از باب مثال، در این زمینه می‌توان به لقبی اشاره کرد که حافظه فرهنگی و ادبی مردم ایران به حافظ شیرازی اعطا کرده و او را به‌سبب رشحاتی که در زبان او از دولت قرآن افتاده «لسان‌الغیب» شمرده است.^{۱۱}

مولوی در داستان «بازرگان و طوطی» این موضوع را به‌زیبایی بیان کرده است. هنگامی که بازرگان از سفر هندوستان بازمی‌گردد و شرح ماوقع را به طوطی در بند می‌دهد، آن طوطی، با درسی که از همتای هندی خود گرفته، می‌افتد و در ظاهر می‌میرد. مولوی از زبان بازرگان می‌گوید:

ای دریغا مرغ خوش‌پرواز من ز انتها پریده تا آغاز من
طوطی من مرغ زیرک‌سار من ترجمان فکرت و اسرار من

هرچه روزی داد و ناداد آیدم او ز اول گفته تا یاد آیدم
طوطی‌ای کآید ز وحی آغاز او پیش از آغاز وجود آغاز او
اندرون توست آن طوطی نهان عکس او را دیده تو بر این و آن

(مولوی، ۱۳۷۰: ۱۲۲-۱۲۳)

مولوی از زبان بازرگان می‌گوید: این طوطی «درازای عمر مرا پرواز کرده بود» و حکایت‌گر خاطر، گفتار، «ترجمان فکرت و اسرار»، سخن‌گوی اعماق وجود، و هم‌راز و هم‌ساز من بود. مولوی به این موضوع در جاهای دیگر و به صورت‌های دیگر نیز اشاره می‌کند؛ چنان‌که در آغاز «نی‌نامه» از این‌که کسی اسرار درونش را نجسته و موجب شده تا آن اسرار را نهفته، ناگفته، و بدون استفاده رها کند گلاویه‌مند است:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

مولوی روی نیاز بزرگی انگشت می‌گذارد که بشر در همه دوران‌های زندگی به آن احتیاج داشته است. هرگاه تناقض‌های زندگی بیش‌تر و اندیشه‌ها گرفتارتر و فرسوده‌تر شده است، این نیاز فقر انسان نارسیده را بیش‌تر نشان داده و به‌سان خوره‌هایی درون انسان را خورده است. زمانی که تلاطم روح آدمی زیاد شود، خطر این‌که سینه مالمال از درد گردد و به مرهمی احتیاج پیدا کند فزونی می‌یابد.

قرآن کریم با زبانی گویا از درون آدمی و با شیوه «ای دعا از تو، اجابت هم ز تو» سخن می‌گوید. قرآن پرسش‌های بزرگ را برابر دانش‌ها و اندیشه‌های بزرگ می‌نهد و به آن‌ها پاسخ‌های درخور می‌دهد. نصیب آدمی از این دو مرحله نیل به «شرح صدر» است. در چنان حالتی سینه او توسعه و در آن حکمت الهی جای خواهد گرفت و از آن دفینه‌های مهمی بیرون خواهد آمد.

این‌ها گوشه‌هایی از ظرفیت‌های این زبان الهی است که باید در دنیای امروز برای فرهیختگان تبیین شود و برای گفتمان‌های اندیشگی و نخبگانی از آن‌ها بهره کافی گرفته شود.

۴. قرآن و فضیلت ذاتی زبان عربی (?)

این تصویری رایج است که زبان عربی شرافت و فضیلتی ذاتی دارد که قرآن در شکل و هیئت آن نازل شده است. گاهی نیز برای استدلال در این زمینه گفته می‌شود که در زبان عربی مثلاً واژه «عین» هفتاد معنی دارد یا این‌که قوم عرب برای شتر ده‌ها نام داشته است.

اگر نزد عرب واژگان مرادف و مشترک بسیاری در دسترس باشد، این موضوع نه فضیلتی به شمار می‌رود و نه اساساً اختصاصی به قوم عرب دارد. هر قومی به مقتضای شرایط تاریخی و جغرافیایی خود واژه‌های متعدد برای برخی معانی و مفاهیم دارد یا واژه‌ای در زبان آنان معانی گوناگون می‌یابد. شتر در صحرای عربستان کارایی‌های ویژه و ارزش حیاتی بسیاری داشته است. شتر با تمام بدن و نیروی خود این توان را داشته تا انواع نیازهای قوم را در زمینه‌های خوراک، نوشاک، پوشاک، ترانسپورت محلی، شهری، و بین‌المللی در «رِحْلَةَ الشَّيْءِ وَالصَّيْفِ» (قریش: ۲) تأمین کند. عرب با این جاندار سودمند انس و ارتباط دیرینه دارد و این جاندار، به حسب جنس، گونه، شکل، قامت، سن، رنگ، نوع کاربری، امور مربوط به جفت‌گیری و بارآوری، و موارد دیگر تسمیه دارد. ارنست رنان، در *زبان‌های سامی* (Rénan, 1863: 387) از استاد خود، دوهامر (De Hammer)، نقل می‌کند که او در تحقیقات خود دربارهٔ واژگان مربوط به شتر به ۵۶۴۴ واژه دست یافته است (صبحی صالح، ۱۹۶۰: ۲۹۳)؛ چنین چیزی طبیعی است و عجیب نمی‌نماید.

همان‌گونه که ساکنان جزیرهٔ سوزان عربی برای شتر نام‌های فراوانی داشته‌اند، اسکیموها برای «برف» و مردم جنوب ایران و کشورهای عربی برای شتر نام‌های زیادی دارند. حق این است که زبان عربی حقی به گردن این کتاب مبین ندارد، بلکه این قرآن است که با پوشیدن رخت زبان عربی و نزول، بنا بر مصالحی در جزیرهٔ العرب، بر گردن زبان عربی، بلکه بر گردن همهٔ زبان‌های عائلهٔ بشری حق دارد.

قرآن در هیئت و لباس زبان عربی نازل شد، اما دیری نپایید تا آشکار شود که گویی تأثیر این زبان در غیرعرب بیش از اعراب است. به گواهی تاریخ، شمار کثیری از اعراب، اندکی پس از عصر نزول قرآن، احکام مقدس اسلام را رها کردند و به همان اخلاق جاهلی بازگشتند؛ اما زبانی که از برکت قرآن حیات و خیزش یافته بود به همراهی خود با تمدن جدید ادامه داد (الباقوری، ۱۳۸۲: ۴) و آن خدمت‌های ماندگار علمی و فرهنگی به‌دست اقوام دیگر و ایرانیان به منصهٔ ظهور رسید.

شعاع نور فرهنگ قرآن نخست اعراب را زیر پوشش قرار داد و پس از آن زبان احیاشدهٔ عربی، با پشتوانهٔ عظیم فرهنگ نوظهور، اقوام و ملل دیگر را زیر پوشش خود گرفت. حال یک زبان عربی تازه پدید آمده بود که متفاوت از آن عربی جزیرهٔ العرب عصر تاریکی و جاهلیت بود؛ عربی‌ای بود که از تنگناهای جغرافیایی و اجتماعی اختلاف لهجه‌ها رسته بود و به زبان فراقومی و فرامرزی تبدیل شده بود. زبانی شده بود که زبان‌های بزرگ تمدنی

فاقد پشتوانه الهی را به چالش می‌کشید و گاه زبان بلاد برخوردار از تمدن‌های بزرگ تاریخی، همانند زبان قبطیان مصر، را به تدریج وادار به ترک صحنه روزگار می‌کرد. در این جا یک پرسش پیش می‌آید و آن این‌که آیا زبان قرآن برای عموم مردم جهان قابل استفاده است؟ این پرسش پاسخ مفصلی می‌طلبد که نگارنده در جایی دیگر بدان پرداخته است (خوش‌منش، ۱۳۸۸ الف: ۹۶-۱۲۲).

۵. قرآن؛ بازکننده زبان و سینه انسان‌ها

قرآن، کلام خدا، در دهان و بر ذهن و زبان همه انسان‌هاست. از دیگر تأثیراتی که برای قرآن کریم درخور ذکر است و نشان آن را در سخن معصومین می‌توان دید تأثیر زبان‌گشای آن است. قرآن در نگاه ائمه «زبان‌گشا» مطرح است و «إطلاق» «لسان» به وسیله قرآن از خواسته‌های ایشان از خداوند متعال است.

گویا زبانی که با قرآن مانوس نیست گشایش بایسته‌ای ندارد؛ اما کسی که با این کتاب مبین مانوس شود و سرچشمه زبانی خود را به زبان قرآن متصل کند زبان و بیان قرآن حاکم بر زبان او خواهد شد.

در طول تاریخ اندیشمندان بسیاری بوده‌اند که سخنان درست و ماندگار گفته‌اند و با قرآن نیز آشنایی نداشته‌اند؛ اما نباید از یاد برد که قرآن بر جامعیت و تبیان‌بودن خویش تأکید کرده و عرصه اندیشه‌های بزرگ است. اگر تفکرات نیرومند به حضور قرآن بیایند، پُربارتر خواهند شد و از آن اندیشه‌های بزرگ و سخنان شکوفا نیز به در خواهند آورد. از قضا، قرآن از آن اندیشه‌های بزرگ و متعمق است. به عبارت دیگر، جدا از آن‌که در روایاتی صحیح بر وجود آیاتی برای «اقوام متعمق آخرالزمان» تأکید شده است، دیگر آیات قرآن نیز در گذر زمان همواره عمق خود را بیش از پیش نشان داده‌اند.

زبانی که به «لسان مبین» الهی متصل باشد، در مواضع و مواضعی که در عرصه‌های گوناگون زندگی در برابر خود می‌بیند، از بیان قویم باز نخواهد ایستاد و چشمه بیان و حکمت او نخواهد خشکید و همیشه سخن تازه برای گفتن خواهد داشت.^{۱۲}

۶. انطباق زبان قرآن با فطرت انسان و جهان

فطری‌بودن زبان و زبان‌آموزی مقوله‌ای مهم است که در دهه‌های اخیر در برخی محافل علمی و فلسفی غربی بدان پرداخته شد. نوآم چامسکی از فطری‌بودن زبان و «طبیعت

انسانی» آن احساس خرسندی کرد و نظریه «دستور زبان جهانی» را ارائه کرد. به عقیده او، چنین چیزی مانند داشتن دو بازو، دو پا، و یک قلب ویژه نوع انسان است. به نظر چامسکی، این دستور زبان جهانی می‌تواند انسان‌ها را متحد کند^{۱۳} یا حداقل آن‌ها را به آرمان و رؤیای بزرگ هم‌دلی و داشتن جهانی با کشمکش کم‌تر نزدیک کند. اندیشه داشتن جهانی متحد و عاری از جنگ و رقابت برای چپاول و غارت آرزوی دیرینه‌ای برای بشر است و زبان ابزار محکم و مهمی برای نیل یا تقریب به چنین آرزویی است. بسیاری از جنگ‌ها بین انسان‌هایی روی داده که فاقد سابقه هم‌دلی از طریق هم‌زبانی با یکدیگر بوده‌اند و بسیاری از هم‌دلی‌ها بین انسان‌هایی هرچند دور از هم - از حیث رنگ و جغرافیا - پدید آمده که از طریق آثار و اقوال هم‌دیگر را می‌شناخته‌اند (نیومایر، ۱۳۷۸: ۸۰).

اما فطرتی که در محافل مورد اشاره بدان پرداخته شد فطرت از مقوله nature و طبیعت بود؛ طبیعتی که در نگاه غالب دستگاه اندیشه غربی مجموعه پدیده‌های بی‌جان و جدا از شعور و روح و حیات‌اند.^{۱۴}

حال آن‌که قرآن کریم در این زمینه نیز، مانند زمینه‌های دیگر، راه را به سوی بی‌نهایت^{۱۵} می‌گشاید. زبان قرآن نقش و کار یک جاده مواصلاتی را ایفا می‌کند؛ جاده‌ای که مبدأ آن عرش الهی است و انشعابات آن تا اعماق روح انسان کشیده شده است. تقریباً چیزی شبیه مویرگ‌ها یا سلسله‌اعصاب که تا اعماق بدن و هر کوی و برزن و کوجه فرعی بدن کشیده شده‌اند. این است آنچه از قرآن برمی‌آید.

چنین است که نباید زبان عربی بشری را به‌صرف این‌که با زبان منحصر به فرد قرآن شباهت‌هایی در زی و ظاهر دارد حائز برتری بر زبان‌های دیگر شمرد. نباید زبان عربی را به‌صورت مستقل به پیشگاه قرآن آورد و برای آن امتیازات ویژه‌ای در برابر قرآن شمرد.^{۱۶}

۷. ترجمه قرآن به جای زبان آن؟

از دیگر مقوله‌هایی که در دهه‌های اخیر بازار گرمی پیدا کرده «ترجمه قرآن» است. زبان قرآن در زمانی کوتاه فاصله‌های مرزها، رنگ‌ها، و نژادها را درنوردید و گوشه‌هایی از ابعاد فرامکانی و فرازمانی خود را به میزانی که جامعه اسلامی و فرهنگ مسلمانان در گذر قرون پذیرا بود نشان داد. قرآن به‌مثابه نصّ و لسانی با پشتوانه و پُر و پیمان به میدان آمده و امتحان خود را پس داده بود. «این کتاب مبین الهی که خود را بیان برای مردم و تبیان همه چیز می‌خواند» هیچ نیازی به ترجمه نداشت. قرآن در نمازها، در خطبه‌ها و خطابه‌ها، و در ظروف شب و روز (آناء اللیل و اطراف النهار) خوانده می‌شد. ذکر و ورد جاری بر زبان

مردم بود، حنجره و گوشت و خون مردم با این کتاب آمیخته و آموخته بود و جای خود را قرن‌های متوالی در دل‌ها می‌یافت؛ سخنی بود که از دل برمی‌آمد و بر دل می‌نشست و تا قرن‌ها، چندان‌که آثاری از آن تعلیم و تربیت صحیح پیامبر و اهل‌بیت در یادها بود، نیازی به این قبیل ترجمه‌ها، که امروز برای خود این بازار را یافته، نمی‌یافت و گفتمان زبان قرآن بین آحاد جامعه اسلامی پل‌های ارتباطی خود را برقرار می‌کرد.

امروزه نیز چه بسیار پیش می‌آید که یک عالم و حافظ قرآن می‌کوشد با مخاطبی که به ظن او کارشناس دین است و فهم و ادراک قرآنی دارد و از اشارات و تصریحات و دلالات آیات و بار الفاظ و عبارات قرآنی مطلع است به زبان قرآن سخن بگوید؛ اما با سرخوردگی تمام درمی‌یابد که مخاطب نازنین او چیزی از سخن او در نمی‌یابد و چه بسا یک‌باره با بی‌اعتنایی خود راه سخن را بر او ببندد و کلام را بر زبان او بخشکاند و خیره به او نگاه کند: «سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ» (اعراف: ۱۹۳)؛ «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (اعراف: ۱۹۸).

در نقطه مقابل نیز بسیار اتفاق می‌افتد دو «عالم» و تحصیل‌کرده مسلمان از یک شهر و یک زبان نمی‌توانند با «زبان قرآن» با یک‌دیگر سخن بگویند؛ اما تو با توشه قرآن در سفری دوردست با کسی از رنگ و فرهنگ و زبان دیگری مواجه می‌شوی که اگر «قرآن‌دان» باشد، در اندک زمانی رابطه‌ای نیکو برقرار می‌کنی و به مدد سخن قرآن موانع و فاصله‌ها را برداشته می‌بینی. نمونه انواع این صحنه‌های بالا را در نقاط گوناگون جهان اسلام در مواجهه با اقشار مردم و از زبان‌های گوناگون دیده است.

اما ببینیم امروز کار ترجمه‌های قرآن چیست؟ این ترجمه‌ها، که به نام «قرآن» و کلام بشر به جای «کلام‌الله» در سراسر عالم پخش می‌شود و از آن‌جا که آن‌ها جلوه بشرند نه خدا، پس از مدتی کهنگی و مردگی بر آن‌ها حاکم می‌شود، درحالی‌که بیش‌تر مردم همه آن‌ها را به حساب کلام‌الله می‌گذارند.

آن‌چه در این‌جا باید گفت این است که چندان‌که برای ترویج ترجمه‌های قرآن کریم هزینه شده و می‌شود، اگر بخشی از این کوشش و هزینه صرف آموزش و ترویج «زبان قرآن» به صورت مستقیم و صحیح می‌شد، وضعیت انس و ارتباط با قرآن کریم صورتی به‌کلی دگرگونه می‌یافت.

در طول بیش از دو‌ست‌وپنجاه سال حضور پیامبر و ائمه در بین مردم، سخن از ترجمه قرآن از ایشان شنیده نشد، با این‌که برحسب ظاهر و با توجه به انتشار و پراکندگی جغرافیایی حضور ائمه از مدینه تا خراسان و سامراً «نیاز» به این «شیوه تبلیغ بین‌المللی» احساس می‌شد.

قیاس ترجمه قرآن با ترجمه تورات و انجیل به صدها زبان دنیا نیز نمی‌تواند مجوز ترجمه قرآن قلمداد شود؛ زیرا، آن کتب «لسان مبین» نداشته‌اند و خداوند «حفظ» آن‌ها را تضمین نکرده است؛ از همین رو، زبان اصلی این نوشته‌های مقدس بر اثر گزند و تطاول روزگار از بین رفت و دستگاه کلیسا و روحانیان و نویسندگان مسیحی راه ترویج مسیحیت را در ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های گوناگون یافتند.

تورات به زبان عبری و انجیل به زبان آرامی نگاشته شدند. اصل تورات در حمله نبوکد نسر به اورشلیم از بین رفت. چراغ زبان اولیه انجیل، یعنی زبان آرامی، که زمانی زبانی بین‌المللی و بزرگ بود، در گذر زمان به خاموشی گرایید و بین آخرین نوشته‌های یافت‌شده از تورات با تورات زمان نزول قریب به هزار سال فاصله است (Archer, 1991: 32). این فاصله درباره آخرین ترجمه یونانی ناقص انجیل با اصل از دست‌رفته آن ۱۲۵ سال است (Remmers, 2000: 38-39). و تازه این سخن درباره ترجمه‌های این دو کتاب است نه اصل آن‌ها و اگر سخن از اصل این دو کتاب می‌بود، هم‌چنان موضوع نمی‌توانست پایه قیاس با قرآن قرار گیرد؛ زیرا، در زبان آن دو کتاب زبان «مبین» نبود. زبان و خط تورات و انجیل در اصطلاح امروز ما بعد اعجازی نداشتند و این موضوع قیاس ناصحیح قرآن با آن‌ها را بیش از پیش مع‌الفارق می‌کند. آری، قرآن کریم یکبار فقط درباره کتاب موسی و هارون صفت «مستبین» (صافات: ۱۱۷) را به کار برده است.

«روم»، که به‌زعم تاریخ‌نگاران مسیحی، حضرت عیسی را به صلیب کشید دیری نپایید که به آیین او گردن نهاد و مسیحیت در سایه اقتدار امپراتوری در اروپا سیطره یافت. با شروع عصر استعمار، کلیسا استعمار را تجویز و تأیید کرد و گاه پیشاهنگ موبک آن در قاره‌های غنی و پهناور جهان، اعم از آسیا، آفریقا، امریکا، و استرالیا شد و در چنین بسترهایی دست به ترجمه اناجیل به زبان‌های دیگر زده شد. حال شایسته نیست این شرایط و انگیزه‌های دینی غیرانسانی و غیردینی به‌صورت غیرکارشناسانه محمل کار ما برای ترجمه قرآن به انواع و اقسام زبان‌ها قرار گیرد.

دستگاه استعماری که ما از آن سخن می‌گوییم اقدام به ترجمه کتاب مقدس به دیگر زبان‌های جهان کرد؛ اما، درعین حال، همین دستگاه بزرگ و تجاوزگر زبان خود را در سراسر دنیا گسترش داد و چنین بود که زبان‌های محدودی که تا پانصد سال قبل فقط در کناره دریای مانس و بخش‌هایی از شمال مدیترانه و شرق آتلانتیک شنیده می‌شد در بیش از نیمی از کره زمین سلطه و سیطره یافت؛ زبان‌هایی که بستر اولیه آن‌ها تجارت برده و غارت مواد خام، ساخت سلاح، و مانند آن بود.

اما آنچه در قرون مورد اشاره اتفاق افتاد کجا قابل مقایسه با سرازیر شدن جاری زلال قرآن و زبان مبین آن از مدینه‌النبی به سوی مردمان خسته از جاهلیت جهانی و آثار برجای نهاده در قرن نخست اسلامی بود تا گفته شود که کلیسا/انجیل را به زبان‌های بی‌شماری ترجمه کرده است و ما مسلمانان گرفتار عقب‌ماندگی از کلیسا هستیم و باید به «نهضت ترجمه قرآن» این «نگ بزرگ» را جبران کنیم.^{۱۷}

با این‌همه، جای این سؤال وجود دارد: برای کسانی که زبان قرآن را نمی‌دانند چه باید کرد؟ بالاخره نمی‌توان آنان را منتظر گذاشت تا روزی آموزش صحیح قرآن، که منطبق با سیره نبوی باشد، فراگیر شود و میلیون‌ها انسان مشتاق بتوانند قرآن را با شیوه‌های اصولی فراگیرند. در پاسخ می‌توان گفت که آفریدن نسخه‌بدل برای قرآن، گذشته از آن‌که مجوز و مؤیدی از سیره و سنت می‌گیرد یا نه، روشی است که دست‌کم امتحان خود را داده و شوربختانه نتوانسته از امتحانی که برای خود تعریف کرده است سربلند بیرون آید. نظام اقرا و استقرای قرآن نظامی روشن و متقن است و هر معلم قرآنی می‌تواند آن را در آموزش خود به کار بندد و عملی ساختن آن آرمانی دست‌نیافتنی نیست و به کارهایی خارق‌العاده و شگفت‌انگیز نیاز نخواهد داشت. به مدد این نظام است که اجزای زبان قرآن در قلب دانش‌آموز، به سان قطعات یک دستگاه منظم، باز و بسته می‌شود و مهارت به‌کارگیری آن قطعات به قرآن‌آموز عطا می‌شود. مفردات، ترکیبات، و تعبیرات آیات و سوره‌تدریج و در پی تلقین و تکرار خود را به قلب قرآن‌آموز می‌کشایند و او خویشتن را بر استعمال آن‌ها و پیوند و مؤانست با آن‌ها توانا می‌یابد.

زبان اندیشه بشر را به‌صورتی نسبتاً نظام‌مند معطوف خود داشته و امروزه شاخه نوظهوری در فلسفه با عنوان فلسفه زبان و به‌سان یک فلسفه مضاف پدید آمده است. این فلسفه آمده تا اجزای دستگاه و ماشین پیچیده‌ای به نام زبان را واکاوی کند و کارکرد اجزا و نحوه درگیر شدن قطعات این دستگاه کنش و واکنش بین آن‌ها را تحلیل می‌کند. فلسفه کلاسیک (با سه نام دکارت، هیوم، و کانت) مسئله شناخت، رابطه بین اندیشه و اشیا، را در مرکز دغدغه‌های بشری قرار داده بود. به‌نظر می‌رسد فرژ، نیچه، و سی. اس. پیرس (C. S. Peirce)، فیلسوف امریکایی مؤسس پراگماتیسم، وارد نقطه عطفی شده‌اند که در آن زبان، معنادهی، و معنا به جای مسئله سستی شناخت می‌نشیند؛ مسئله‌ای که از فلسفه قدیم غایب نبوده و در فلسفه معاصر (قرن بیستم) نیز اهمیتی خاص یافته است (Lacoste, 1988: 15).

اندیشه‌های متأخر فیلسوفی مانند هیدگر بسیار معطوف به زبان است و جمله معروف او، «زبان خانه هستی است»، هدایت‌گر اصلی اندیشه شاگرد او، گادامر، در موضوع زبان

است. در آثار گادامر جملاتی مانند «دیدگاه اساسی هستی‌شناختی آن است که هستی زبان است»، «تجربه ما از جهان تجربه‌ای زبانی است»، نشان از اهمیت زبان در اندیشه او و اندیشه‌های جدید می‌دهد.

گادامر ماهیت فهم را زبانی شمرده و زبان را واسطه‌ای می‌داند که فهم در آن واقع می‌شود؛ همه فهم‌ها تفسیری است و تفسیر نیز در زبان جای گرفته است.

این تعبیر هیدگر، جدا از اما و اگرهایی که پیرامون آن هست،^{۱۸} مفید این معناست که انسان در خانه زبان به دنیا می‌آید، در آن می‌بالد، و از پنجره‌های این خانه آفاق و دوردست‌ها را می‌نگرد. برخی با این اعتقاد که انسان در «زندانی‌سرای زبان» (prison house of language) زندگی می‌کند و هرکس زندانی زبان خویش است (مولوی، ۱۳۸۷: ۱۰۱) این دایره را تنگ‌تر و تأثیر آن را پُررنگ‌تر دیده‌اند.

با این حساب، با قدری مسامحه می‌توان گفت کودکی که در زبان فردوسی، متنبی، مولیر، یا شکسپیر زاده می‌شود فکر، فرهنگ، نگرش، و بیش از آن‌ها نشئت می‌گیرد. این کودک با زبانی که آموخته است می‌اندیشد و این زبان به اندیشه و نگرش او جهت می‌دهد و گویی او از پنجره‌های آن دنیا را می‌بیند؛ حال هرچه این پنجره بازتر و بزرگ‌تر باشد، آفاق را بهتر خواهد دید؛ روشن است که اگر این زبان قرآن و کلام‌الله مجید باشد، تفاوت متمایزی در این زمینه پدید خواهد آمد.^{۱۹}

این موضوع باید به شکل علمی در مجالی مستقل تبیین شود که اگر قرآن، به‌منزله یک «زبان»، پایه فکر و فرهنگ قرار بگیرد، چه رهاوردهایی خواهد توانست نصیب حوزه‌های فکری و فرهنگی بکند^{۲۰} و چه نقشی در نظام‌سازی فرهنگی، علمی، اجتماعی، تربیتی، و سیاسی امت اسلامی خواهد داشت.

لازم است توجه به قرآن در رئوس برنامه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور با برنامه‌ای درست جای گیرد و به این موضوع در حد یک آموزش «روان‌خوانی»، که آن نیز در جای خود بسیار لازم است، اکتفا نشود. بی‌گمان چنین رویکرد راه‌بردی در انطباق کامل با اهداف ارتباطاتی و فرهنگی، اعم از فرهنگ ملی و فرهنگ دینی، ما خواهد بود.

روشن است که این موضوع هیچ منافاتی با ضرورت توجه به زبان فارسی ندارد و روشن است که نگارنده بسیار دل در گرو زبان فارسی دارد و در همین نوشتار فشرده نیز از سعدی و حافظ و مولوی سخن گفته است.

از ویژگی‌های زبان قرآن این است که در عین تمام خدمتی که می‌رساند، جای هیچ زبان دیگری را تنگ نمی‌کند و زبان فارسی را در بین زبان‌های جهان می‌توان زبانی نامید که

بیش‌ترین بهره را از زبان قرآن برده است و گویندگان پارسی‌گوی تراز اول و تراز جهانی به این نکته به‌روشنی تصریح کرده‌اند که هرچه دارند و کرده‌اند همه از دولت قرآن بوده است. از قضا، تبیین همین نکته مهم، یعنی رابطه بین زبان قرآن و زبان پارسی، که قرن‌های متوالی و به فراخور حال زبان دین، علم، و ادب در گستره‌ای گسترده از بیزانس تا ترکستان چین و از شبه‌قاره هند تا شمال آفریقا محسوب می‌شده، چه بوده است.

از نگارنده برای ارائه موضوعاتی در گردهم‌آیی جمعی از استادان دانشگاه‌های عربی و شخصیت‌های فرهنگی تونس‌ی علاقه‌مند به ایران و زبان فارسی دعوت به‌عمل آمد. یکی از موضوع‌های پیش‌نهادی برگزارکنندگان دیدارهای علمی «تأثیر فردوسی در زبان فارسی و شکل‌دهی به هویت ایرانی» بود. نگارنده، به دلایلی، ورود به این موضوع را در آن جمع مناسب ندانست؛ حتی موضوع را دارای ظرفیت ایجاد نقار پیدا و پنهان و حساسیت‌های قومی و زبانی در چنان جمع‌هایی می‌یافت. از این‌رو، به برگزارکنندگان گردهم‌آیی‌های مزبور پیش‌نهاد کرد به‌جای موضوع یادشده، از قرآن و تأثیر آن در سخن او بگویند.

تخصص‌های استادان مورد اشاره شامل فلسفه و ادبیات، زبان‌های گوناگون جهان، و رشته‌های دیگر بود. اغلب ایشان قادر به تکلم به زبان فارسی نبودند، اما از زبان فارسی و واژگان آن نیز بیگانه نبودند. فردوسی را نیز شخصیت عظیم جهانی می‌دانستند. برای ایشان، ابتدا اشعار دیباچه شاهنامه را خواندم و سپس به شرحی فشرده از حضور قرآن در آن ابیات آغازین پرداختم. آن‌جا که فردوسی می‌گوید:

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده برشده گوهر است
خرد گر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که بیند همی
نباید بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
به بینندگان آفریننده را	نینی مرنجان دو بیننده را
زبان را و جان را همی سنجد اوی	در اندیشه سخت کی گنجد اوی
بدین آلت و جان و رای و زبان	ستود آفریننده را کی توان

ابتدا درآمدی درباره سبب تسمیه فردوسی به «حکیم» گفتم. این‌که حکیم در قرآن و فرهنگ اسلامی چه مفهومی دارد و تفاوت حکیم با فیلسوف چیست و چرا وجدان علم

ایران به فردوسی لقب «حکیم» داده است، اما چنین لقبی را به شخصیت‌های بزرگی هم چون حافظ، سعدی، و مولوی نداده است.

سپس، فشرده‌ای درباره‌ی ابیات مزبور گفتم: این که فردوسی بیش از هزار سال پیش، از خدا، با عنوان «خداوند جان و خرد» یاد کرده که این موضوع خود ریشه در دوهزاره پیش از فردوسی دارد (مهر، ۱۳۷۴: ۱۱).^{۲۱} و این که چه پیوندی بین جان و خرد و زبان آدمی است. و این که فردوسی بیان می‌کند که انسان ظاهر بین دو دیده‌ی خود را رنجه می‌کند تا خدای را ببیند، چنان که بنی اسرائیل چنین می‌خواستند و گویی حضرت موسی نیز به زبان دیگری و البته در سطحی بس بالاتر، بی‌میل به چنان دیداری نبود. این شاعر بزرگ عقل این بشر منفعت‌پرست را به چشم او می‌داند و خرد او نیز از شعاع چشم او چندان فراتر نمی‌رود (همان را گزیند که بیند همی)؛ حتی اگر آدمی، به قول حافظ، پاک و صافی شود و از چاه طبیعت به‌درآید و همه خرد و زبان لطیف بشود، این زبان و روان او بسی زمخت‌تر و محدودتر از آن است که گنجای لطف و عظمت الهی شود (بدین آلت و جان و رای و زبان/ ستود آفریننده را کی توان)

در ضمن این مباحث، اشاراتی به آیات مرتبط با این مقوله‌ها نیز رفت (آیاتی نظیر «الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)» (رحمان)؛

«بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴)» (انعام)؛

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰)» (صافات)؛

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يُصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)» (زخرف).

پس از این موضوع به برخی از بحث‌های موضوعی در *شاهنامه* پرداختم. با توجه به موضوع زن در دنیای امروز عرب و اسلام، که یکی از مسائل و قضایای مهم مربوط به اجتماع و فرهنگ و اقتصاد ایشان را تشکیل می‌دهد، و با توجه به محیط عربی-فرانسوی و نیز اسلامی-مسیحی تونس و فرهیختگان و دانشگاهیان آن‌جا، به تطبیقی بین نقش زن در یک بازه زمانی تقریباً دوهزارساله پرداختم. زن در *کتاب مقدس*، زن در قرآن، زن در *شاهنامه*، زن در رمانتیسیم و از باب یک نمونه بارز برای زمینه‌اخیر، زن در *بینوایان* و *یکتور هوگو*. در این سلسله از متون مقدس و کلاسیک، زن نقشی زندگی‌بخش و هدایت‌آفرین دارد؛ پیوندی شگفت با «آب» و «درخت»، این دو نماد مهم زندگی، دارد و در صحنه‌های متعدد و سرنوشت‌ساز تاریخی، آن‌جا که گویی کار قرار است به گره و بن بست بخورد، یک زن است که وارد میدان می‌شود و یک نقش‌آفرینی ایجابی و اثرگذار می‌کند. سخن که به پایان رسید، استقبال و تشویق بسیاری از آن به‌عمل آمد و شماری از حاضران با شور و هیجان برای بیان نگاه و تأیید نزد نگارنده آمدند. این سطور به‌عنوان نمونه‌ای از باب عدم اکتفا به کلیات در این مقوله مذکور افتاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. armée du salu، نهضت انجیلی، که در ۱۸۶۵ به‌دست کشیش متدیست، ویلیام بوث، تأسیس شد و تا زمان حاضر از فعالیت و گسترش نمایندگی‌های خود در نقاط گوناگون دنیا بازناهیسته است. جزایر سلیمان و کشور توگو آخرین نقاط تأسیسی در ۲۰۱۱ بودند. حرکت مزبور بخشی از کلیسای جهانی است که با فعالیت‌های متنوع مدنی کوشش گسترده‌ای را در راه فعالیت‌های تبشیری و تبلیغ مسیحیت به‌ثمر رسانده است.
۲. انگلیس و فرانسه، جدا از رقابت‌های هزارساله، به‌طور مشخص از اواخر دهه ۱۸۵۰ درصد گسترش نفوذشان در مستعمرات خارج اروپا بودند؛ اما آلمان، تحت رهبری بیسمارک، به‌سوی اتحاد و تثبیت قدرت خود در اروپا پیش رفت و برای مراحل آتی نیز توسعه مستعمرات را در آفریقا و چین مدنظر قرار داد. این امر زنگ خطر را بین سیاست‌مداران انگلیس و فرانسه به‌صدا درآورد و این دو کشور، با نادیده‌گرفتن اختلافات خود، تصمیم گرفتند در مقابله با توسعه نفوذ آلمان متحد شوند. این قرابت و اتحاد ابعاد گوناگونی داشت، از جمله در اقدامی دیپلماتیک و تصنعی، فرانسه اشغال مصر را از سوی انگلیس به‌رسمیت شناخت و انگلیس نیز اشغال مراکش از سوی فرانسه را. این دو هم‌چنین برای بهره‌برداری از کانال سوئز و تنگه جبل‌الطارق به هم‌دیگر تضمین‌هایی متقابل دادند. این اتحاد و اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی انگلیس و فرانسه علیه آلمان، که خواهان حقی

برابر با کشورهای یادشده بود و اعتراض و مقابله‌هایی را آغاز می‌کرد، در نهایت باعث شد تا اروپا دو جنگ مهیب را در قرن بیستم (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸/۱ سپتامبر ۱۹۳۹، ۶ اوت ۱۹۴۵) ثبت کند و سرزمین‌های وسیعی را خارج از این قاره گاهی با دستور صریح سران اروپایی در کام آتش و خون فروبرد. اروپاییان به این دو جنگ شهری و داخلی خود، که عوامل پیچیده دیگری نیز در پیدایی آن مؤثر بود، نام جنگ جهانی (Guerre Mondiale/ World War) بخشیدند. «جنگ‌افروزی ماهرانه بین دولت‌های جهان سوم» از سیاست‌های قدرت‌های پس از جنگ برای فروش سلاح شد. ← کریمی، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۳ و ۲۷۸ به نقل از Kennedy, 1984: 166-167; Kennedy, 1980: chapter 14. و نیز ← Lestien, 1949: 67; Michel, 1982: 42-43, 82-84.

وصفی که برخی از این جنگ کرده‌اند و آن را «جنگ جهان‌گیر اروپا» نامیده‌اند وصف صحیحی است. جنگ دوم تثبیت حاکمیت دلار و زبان انگلیسی را در مناطق وسیعی از جهان شدت و سرعت بخشید.

۳. برای دیدن نمونه‌های متعدد ← Les auteurs, 1976؛ دثورن، ۱۳۶۸.

۲۱. سرزمین‌های عربی خاور نزدیک، که مدتی نزدیک به چهارصد سال بخشی از امپراتوری عثمانی بود، در پایان سال ۱۹۱۸ به اشغال نظامی متفقین درآمد. انگلستان و فرانسه سرنوشت دو پایتخت تاریخی امپراتوری اسلام، یعنی دمشق امویان و بغداد عباسیان، را به دست گرفتند و برای نخستین بار پس از جنگ‌های صلیبی بیت‌المقدس و سراسر فلسطین به اشغال نیروهای مسیحی درآمد. شادی ملی‌گرا عرب از این‌که از زیر یوغ ترکان عثمانی بیرون آمده‌اند پس از بروز این حقیقت، که ایالات سابق عربی عثمانی (عراق، سوریه، لبنان، و فلسطین) باید بین فرانسه و انگلستان تقسیم شود از بین رفت و خشم فراوان و کینه و عداوت جای آن را گرفت و خود منشأ ناآرامی‌های بعدی شد (← هولت و لمبتون، ۱۳۸۶: ۷۳۵-۷۳۶).

۵. این دو سخن که قرآن زبان عربی مبین باشد یا به زبان عربی مبین باشد دراصل تفاوتی با هم ندارند؛ زیرا در موارد دیگر اگر کتابی به‌تنهایی یک زبان نظیر زبان «اسپرانتو» را نیز در خود جای داده باشد، می‌توان گفت «این» به‌تنهایی زبان اسپرانتو است. «عربی مبین» در عالم هستی یک مصداق بیش ندارد و آن قرآن کریم است.

۶. او با زمین نیز داستان خود را دارد؛ بلکه با تمام هستی و با «کل شیء»، چنان‌که در این آیات به این امر تصریح می‌کند: «وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱)» (ذاریات). به‌دنبال همین سخن و بیان همین حقایق است که در سوره «راه فرار» نشان داده می‌شود؛ به‌سوی او و کتاب او.

۷. تعبیر از ریشه «عبر» به معنای «گذشتن و عبور کردن» و به مفهوم «عبوردادن» است. عبوردادن لفظ و مفهوم آن از سینه و ضمیر به زبان و چیزی که در مسیر آن عمل می‌کند، مانند دست و قلم. در قرن گذشته، «تعبیر» در آثار مصریان برابر expression (مركب از ex: خارج و pression: فشار) به مفهوم آزادساختن و سخن و مضمونی را از فشار سینه و ضمیر به‌دراوردن قرار داده شد. expression خود ریشه مکتب هنری expressionisme شد که در آغاز قرن بیستم از دل نهضت بزرگی که بر ضد رئالیسم و امپرسیونیسم پا گرفت بیرون آمد. اکسپرسیونیسم جنبشی در ادبیات بود که نخست در آلمان شکوفا شد. هدف اصلی این مکتب نمایش درونی بشر، مخصوصاً عواطفی مانند ترس، نفرت، عشق، و اضطراب بود. ← مرزبان و معروف، ۱۳۷۷.

۸. از همین رو، در مواردی که زبان‌آموز در ارائه آموخته‌های خود و به‌کارگیری جنبه ارتباطی زبان دچار مشکل یا نگرانی است توصیه می‌شود از او خواسته شود تا آن‌چه از زبان فراگرفته در قالبی غیرارتباطی، همانند کار هنری و دستی، ارائه کند. ← Cuq, 1991: 196; Steinberg, 1991: 160.

۹. «و یثیروا لهم دفائن العقول» (شریف رضی، ۱۳۵۳: ۴۳، خطبه نخست).

۱۰. «الناسُ معادنُ کمعادنِ الذهبِ و الفضة» (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۸، ۱۷۷؛ صدوق، ۱۴۱۳: ج ۴، ۳۸۰؛ مجلسی، بی‌تا: ج ۵۸، باب ۴۲، ۶۵).

۱۱. چنان‌که حاج ملاهادی سبزواری درباره او گفته است:

پیمبر نیست لیکن نسخه کرده اساطیر همه دیوان حافظ

هفتم آسمان غیب آمد لسان‌الغیب اندر شأن حافظ

← هومن، ۱۳۵۳: ۵-۶؛ حافظ هنر کشیدن نقاب از رخ اندیشه را ناشی از دولت قرآن می‌داند.

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن را به قلم شانه زدند

حافظ در این سخن رخ اندیشه را عروسی ماهرو می‌شمارد که داماد «محرم» او شده و به وصال وی نائل گشته و این اهلیت را یافته که نقاب از رخ وی بگیرد و این عروس معتکف پرده قلب و ضمیر را با قوه تعبیر و بیان تملک کند؛ همان تعبیری که قریب چهار قرن پیش از او سنایی و البته درباره قرآن به‌کار برده است:

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

عروس حضرت قرآن نقاب آن‌گه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

۱۲. این سخن مولوی تطبیقی مصداقی بر داشتن سخن قرآنی و به تبع آن زبانی زنده و تازه تواند بود:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود وارهد از حد جهان بی‌حد و اندازه شود

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۴۲، غزل ۴۵۶)

یا این سخن حافظ:

ای صبا نکه‌تی از خاک ره یار بیار	ببر اندوه دل و مژده دلدار بیار
نکته روح‌فرا از دهن دوست بگو	نامه خوش‌خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام	شمه‌ای از نفحات نفس یار بیار
کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست	عشوه‌ای زان لب شیرین شکر بار بیار

(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۹۳، غزل ۲۵۸)

۱۳. نیومایر، ۱۳۷۸: ۷۲-۷۳. نیز ← خوش‌منش، ۱۳۸۸ الف: ۱۹۰-۱۹۵؛ خوش‌منش، ۱۳۸۸ ب: ۳۷۵-۳۷۸. نوآم چامسکی به این نظریه‌پردازی‌های زبانی اکتفا نکرده است، بلکه طی سال‌های متمادی از منتقدان دولت متبوع خود شد و از طریق جنگ و لشکرکشی درصدد «تأمین امنیت ملی» برآمد. دکترین نظامی و امنیتی دولت امریکا در آغاز هزاره سوم براساس الگویی قرار گرفت که هژمونی جهانی دولت را بر پایه قدرت نظامی استوار می‌دید. از نتایج این سیاست ایجاد خدمت و صمیمیتی متقابل بین «ارتش» و «اقتصاد» بود؛ آن هم در دنیایی که رؤیای تک‌قطبی بودن آن بهترین راه برای جلوگیری از جنگ بود. در چنین حالتی، امنیت کامل فقط در صورتی قابل حصول است که هیچ کشوری قدرت چالش با امریکا را نداشته باشد. طبق راهبرد نوین، که به جنگ پیش‌دستانه (preemptive war) معروف است، حتی اراده چالش نیز می‌بایست به چالش کشیده می‌شد و این راهبرد جایگزین راهبرد بازدارندگی در دوران جنگ سرد شد. یکی از منتقدان اساسی این نگاه و راهبرد چامسکی زبان‌شناس است.

۱۴. روشن است که چنین موضوعی پیچیده است و همان‌گونه که لالاند تصریح می‌کند، نمی‌توان از حیث معناشناسی معانی مقوله nature را در چینش خطی ردیف کرد. باین حال، برای آگاهی از فشرده‌ای از مباحث مرتبط با nature در نظام فلسفه غرب ← Lalande, 1985: 667-672; Julia, 1991: 189-190.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده: ۱۸)؛ «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (تغابن: ۳).

۱۵. «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ» (قیامت: ۱۲)؛ «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامت: ۲۳)؛ «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» (قیامت: ۳۰)؛ «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (نازعات: ۴۴)؛ «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده: ۱۸)؛ «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (تغابن: ۳).

۱۶. سخن «انطباق سخن قرآن با فطرت انسانی» نیازمند تفصیلی افزون است و نگارنده به آن در درآمدهای به ظرفیت‌های فرهنگی و هنری زبان قرآن (خوش‌منش، ۱۳۹۲: ۱۲۰-۱۴۷) پرداخته است.

۱۷. این تعبیر بارها از برخی دست‌اندرکاران ترجمه قرآن شنیده شده است.

۱۸. پرداختن به مفاهیم «بازنمایی» و «دلالت» برای گزارشی درباره زبان اهمیتی بنیادین می‌یابد. از این رو، می‌توان این پرسش‌ها را بیان کرد که «آیا زبان جهان را به ما می‌نمایاند یا آن را برای ما می‌سازد؟» و «آیا زبان می‌تواند به چیزهایی غیرزبانی دلالت کند؟» چنین پرسش‌هایی ملاحظات فیزیکی، هستی‌شناسانه، و شناخت‌شناسانه را در پی دارند (← ادگار و سجویک، ۱۳۸۸: ۲۷۹-۲۸۰).

۱۹. موضوع امکان یا عدم امکان قرارگرفتن کتاب مقدس به‌منزله «زبان جهانی و انسانی» و شروط و اثرهای مترتب بر آن نیازمند پژوهشی مستقل است. در پانوشته‌های آتی، زبان اسپراتو از این حیث بررسی شده است.

۲۰. قرآن، قبل از آن‌که کتاب احکام و اخلاق باشد، کتابی است که اندیشیدن، مبادی، و مراد از آن را آموزش می‌دهد و بارور می‌کند و دیدگان آدمی را در دانش‌های دیگر می‌گشاید. متأسفانه این باور در حوزه‌های علمی و اندیشگی جهان اسلام وجود ندارد.

کتاب‌نامه

- ادگار، اندرو و پیتر سجویک (۱۳۸۸). مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی، ترجمه ناصرالدین علی تقویان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
- الباقوری، احمدحسن (۱۳۸۲). *أثر القرآن فی اللغة العربیة*، ترجمه مهدی خرمی، سبزوار: انتظار.
- برنال، ج. د. (۱۳۷۲). *فیزیک در تاریخ*، ترجمه علی معصومی، تهران: فرهنگیان.
- پیرکلر، سنفرال (۱۳۲۹). *مسئله عرب*، ترجمه عباس شوقی، تهران: علمی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). *دیوان حافظ*، تصحیح سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، زیر نظر مهدی پیرام، با همکاری شرف‌الدین خراسانی و دیگران، تهران: شهاب‌ناقص.
- هومن، محمود (۱۳۵۳). *حافظ*، تهران: طهوری با همکاری کتاب‌های جیبی.
- خوش‌منش، ابوالفضل (۱۳۸۸ الف). *حمل قرآن*، پژوهشی در روش‌شناختی تعلیم و تحفیظ قرآن مجید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- خوش منش، ابوالفضل (۱۳۸۸ ب). *بیداری و بین‌الملل اسلامی با مروری بر نقش داعیان قرآنی در دو سده اخیر*، قم: بوستان کتاب.
- خوش منش، ابوالفضل (۱۳۹۲). *درآمدی به ظرفیت‌های فرهنگی و هنری زبان قرآن*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- دادستان، پریخ (۱۳۸۹). *اختلال‌های زبان: روش‌های تشخیص و بازپروری (روان‌شناسی مرضی تحولی ۳)*، تهران: سمت.
- دی‌ثورن، او. آر. (۱۳۳۸). *ادبیات افریقا*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگار.
- راژینسکی، ادوارد (۱۳۸۰). *نخستین زندگی‌نامه استالین بر پایه اسناد تکان‌دهنده پرونده‌های مخفی روسیه*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: اطلاعات.
- شریف رضی (۱۳۵۳). *نهج‌البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، قم: دار الهجره.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریزی*، مقدمه، گزینش، و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- شونبرگ، هارولد سی. (۱۳۸۰). *تاریخ موسیقی*، ترجمه آریا زند و فرح‌انگیز فلامکی، تهران: قلم آشنا.
- صادقی تهرانی، محمد (بی‌تا). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*، فرهنگ اسلامی.
- صبحی صالح (۱۹۶۰). *دراسات فی فقه اللغة*، لبنان: مطبعة العلوم، حارة، حریک.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). *من لایحضره الفقیه*، قم: اسلامی.
- صورت‌گر، لطفعلی (۱۳۸۷). *تاریخ ادبیات انگلیس*، تهران: امیرکبیر.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۵۰). *پرتوی از قرآن*، تهران: انتشار.
- فوراسینته، ژان (۱۳۲۸). *تملن در ۱۹۶۰*، ترجمه ح. حسینی‌نژاد، تهران: امیرکبیر.
- کاشانی، ملا محسن (۱۴۰۳). *المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، بیروت: اعلمی.
- کریمی (۱۳۸۴). *انگلیس و دوگلس سیاست دفاعی انگلیس در ناتو و تأثیر آن بر خروج فرانسه از ناتو ۱۹۵۸-۱۹۶۱ م*، تهران: تاریخ ایران.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، به‌کوشش علی‌اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مجلسی، محمدباقر (بی‌تا). *بحارالانوار*، تهران: اسلامیة.
- مرزبان، پرویز و حبیب معروف (۱۳۷۷). *فرهنگ مصور هنرهای تجسمی*، تهران: سروش.
- موثقی، سیداحمد (۱۳۸۰). *علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌ها و آرای سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی*، قم: بوستان کتاب.
- مولانا، حمید (۱۳۸۴). *ارتباطات جهانی در حال گذار، پایان چندگونگی*، تهران: سروش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریزی*، مقدمه، گزینش، و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). *کلیات شمس تبریزی*، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۰). *مثنوی معنوی*، به‌کوشش توفیق ه. سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- مهر، فرهنگ (۱۳۷۴). *دیای نواز دینی کهن*، تهران: جامی.
- نوری، میرزاحسین طبرسی (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل*، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.
- نیومایر، فردریک جی. (۱۳۷۸). *جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی*، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران: نی.
- هندی، علاء‌الدین علی متقی (۱۹۸۹). *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، تحقیق شیخ بکری حیانی، بیروت: مؤسسه الرساله.
- هولت. پی.ام. و آن.ک.س. لمبتون (۱۳۸۶). *تاریخ اسلام*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- هومن، محمود (۱۳۵۳). *حافظ، ویراسته اسماعیل خویی*، تهران: طهوری با همکاری کتاب‌های جیبی.
- یاکوبسن، رومن (۱۳۸۵). *روندهای بنیادین در دانش زبان*، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
- یول، جورج (۱۳۷۴). *نگاهی به آموزش زبان*، ترجمه نسرین حیدری، تهران: سمت.

- Archer, Gleason L. (1991). *Introduction à l'Ancien Testament*, Emmaüs, Saint Léger, Suisse.
- Boillot, Hervé (2007). *Petit Larousse de la philosophie*, Paris: Larousse.
- Boisdeffre, Pierre de (1973). *Les poètes français d'aujourd'hui*, Paris: Presse universitaire de France.
- Cuq, Jean-Pierre (1991). *Le français langue seconde, Origine d'une notion et implications didactiques*, Paris: Hachette.
- Dabène, Louise (1994). *Repères sociolinguistiques pour l'enseignement des langues*, Paris: Hachette.
- Demay, François et les autres (1996). *Dictionnaire des noms propres*, Paris: Larousse.
- Ferro, Marc (1994). *Histoire des colonisations, des conquêtes aux indépendances, XIIIe-XXe siècle*, Paris: Éditions du Seuil.
- Ferro, Marc (2013). *Le livre noir du colonialisme, XVIe-XXIe siècle, de l'extermination à la repentance*, Paris: Fayard/ Pluriel.
- Graves, M. (1951). "Comments in the session entitled Meeting the Government's Need in Languages", *Report on the Second Annual Round Table Meeting on Linguistics and Language Teachings*,
- Haberland, H. and J. Mey (1977). 'Editorial: Linguistics and Pragmatics', *Journal of Pragmatics*, No. 1.
- Julia, Didier (1991). *Dictionnaire de la philosophie*, Paris: Larousse.
- Kennedy, Paul (1984). *Strategy and diplomacy, 1870-1945*, London: Fontana paperback.
- Kennedy, Paul (1980). *The rise of the anglo-german antagonism, 1860-1914*, London: Fontana paperback.
- Kristeva, Julia (1974). *La révolution du langage poétique*, Paris: Seuil.
- Kroeber, L. and C. Klukhohn (1952). "Culture", *Papers of the Peabody Museum*, XLVII, I.
- Lacoste, Jean (1988). *La philosophie au XXe siècle, Introduction à la pensée philosophique contemporaine*, Paris: Hatier.

- Laponce (1987). *Language and communication: The rise of the monolingual state, Communication and interaction in global politics*, Beverly Hills, CA, Sage.
- Lalande, André (1985). *Vocabulaire technique et critique de la philosophie, Avant-Propos de René Poirier*, Paris: Presse Universitaire de France.
- Les auteurs (1976). *Littérature africaines*, Nouvelles Éditions Africaines, Dakar-Abidjan.
- Lestien, George (1949). *La première guerre mondiale*, Paris: Presse Universitaire de France.
- Michel, Henri (1982). *La seconde guerre mondiale*, Paris: Presse Universitaire de France.
- Remmers, A. (2000). *Vue d'ensemble du Nouveau Testament*, Paris: Essai.
- Réan, Ernest (1863). *Histoire générale et système comparé des langues sémétiques*, Paris: L'Imprimerie Impériale.
- Steinberg, D. (1991). *Psycholinguistique, language, mind and world*, sixth edition, Longman, London and New York.